

قدرت خانواده روحاني حضرات شور بازار در سقوط شاه امان الله و برکشیدن بچه سقاو (قسمت دوم و آخر)

غبار در مسیر تاریخ تشریح میکند که چگونه دسایس استعماری در تبتانی با عناصر ارتجاعی برای از پا در آوردن غازی امان الله خان بکار افتاده بود: «مثلاً در کابل یکنفر منجم انقراض حتمی سلطنت را پیشگونی کرد و بسرعت این پیشگونی در بین حلقه های درباری منتشرگردید. درحوزه هلمند یکنفر آخوندخواهی جعل کرد و افواه شد که تاج از سرشاه افتاده است. این تنها نبود در سرتاسر حدود شرقی افغانستان به هزارها تصاویر جعلی نیم برهنه بنام ملکه افغانستان (توسط نماینده تجارتی افغانستان در کویت خریداری و به کابل فرستاده میشد) و عزیمت طالبات افغانی از سرحدات شرقی به قسطنطنیه (ترکیه) با تعابیر معکوسی در بین توده ها منتشر شد. یک شیخ هم در جنوب (منظور نورالمشایخ است) و یک مرشد در شمال (منظور محمدصادق مجددی است) علناً رفتار شاه را ضد شریعت اسلام اعلام کردند. کلنل لارنس معروف (به پیرکرشاه) گفته میشد که در جامه ملای در شرق افغانستان داخل گردید و هیزم اغتشاش را آتش زد. حتی این موضوع در جراید شوروی و انگلیسی مطرح بحث قرارگرفت.»^۱

ادمک، افغانستان شناس امریکایی نامه یی را از قول لارنس نقل میکند که در تاریخ ۱۰ جون ۱۹۲۷ میلادی (۱۳۰۶ش) عنوانی ادوارد مارش نوشته و اطلاع داده بود که: «... آیا میدانید که من هفته گذشته در کابل بودم. آتشیه بریتانیا در کابل به یک کاتب در قوای هوایی خود ضرورت دارد و دیپوت، نام مرا به دفتر شما پیشنهاد میکند، من اندکی در ماشین تایپ دسترسی دارم... ادمک می افزاید که لارنس تقریباً ۱۸ ماه در هند بود و اکثر وقتش در کراچی گذشت، مگر مدت کوتاهی در میرانشاه و همچنان یک هفته در پیشاور بود. بالاخره در اثر اصرار همفریز (سفیر امریکا در کابل) لارنس مجبور شد تا به انگلستان برود. زیرا همفریز میترسید که وجود لارنس در سرحدات هند سبب خرابی روابط افغانستان با بریتانیا خواهد شد. ادمک از اخبار دیگری در لندن نام می برد و مینویسد: یک اخبارلندن بنام «دیلی هیرولدی» در پنجم جنوری ۱۹۲۹ نوشت که: مقامات ذیصلاح افغان امر گرفتاری کرنیل لارنس را صادر کرده است، دو روز بعد عین خبر در اخبار «امان افغان» منتشره کابل بازتاب یافت. این موضوع در پارلمان بریتانیا نیز مطرح بحث قرار گرفت، مگر حکومت بریتانیا از جمیع مداخلات خود در این باره انکار کرد... محقق امریکایی از روی اخبار ایتالیا نقل قول میکند که: در مطبوعات ایتالیا به نشر رسید که لارنس، به حیث یک جاسوس قوی و عالیشان به کارها و عملی دست زده و مردم ساده لوح قبایل را بر علیه شاه منور و تجدد پسند افغانستان برانگیختانده بود.»^۲ بدینسان دشمن در کمین نشسته با استفاده از خوش باوری و اعتقادات مردم، از هر حادثه کوچک در کشور بر ضد نهضت اصلاحات سوء استفاده میکرد، چنانکه از یک زد و خورد کوچک قومی در شینوارننگرهار، حد اعظم سوء استفاده را نمود و آنرا در جهت سرنگونی رژیم سوق داد.

بقول غبار، در زد و خوردی که میان کوچی های غلزان و شینواریها (اقوام سنگوخیل و علی خیل شینوار) در ۱۴ نومبر ۱۹۲۸ صورت گرفته بود، چند تن از شینواریها بقتل رسیده بودند و شینواریها قاتلان را دستگیر و به حکومت محلی تسلیم داده بودند، اما حکومت بجای باز خواست، قاتلان را (باگرفتن رشوت) رها ساخته بود. شینواریها به حکومت اعلی جلال آباد شکایت کردند، باز هم کسی شکایت آنها را گوش نکرد، این است که شینواریها برآشفتند و دست بحمله برپوسته دولتی زدند و آنرا به غارت بردند، انگلیسها درخفا براین آتش هیزم می ریختند و

^۱ - غبار، ج ۱، ص ۸۱۴، ۶۶۴-۶۶۵، استا اولسن، اسلام و سیاست در افغانستان، ص ۱۴۲-۱۴۳

^۲ - ادمک، روابط خارجی افغانستان در نیمه اول قرن بیستم، ص ۲۱۹-۲۲۰

شینوارها را کمک میکردند. بزودی شورش دامنه دارتر شد و به خوگیانی هانیز سرایت کرد. وقتی که این اطلاع به قوماندان نظامی ننگرهار رسید، بجای جلوگیری از اختلال امنیت، برای پاره امور بکابل رفت و وکیل فرقه به شینوارکشید، اما در عرض راه بدست شینوارها اسیرگردید. رهبران شورش محمدافضل و محمدعلم بودند که مرکز حکومت شینوار «اچین» را غارت و دفترها را حریق ساخته بودند.^۳

در اواخر نومبر ۱۹۲۸ رهبران شورش محمد افضل و محمد علم در محل «غنی خیل» جرگه بی تشکیل دادند و علیه غازی امان الله خان جهاد را اعلان و برجلال آباد حمله کردند، عساکر دولتی به بارکها پناهنده شدند. در اوایل ماه دسامبر حکومت برای آرام کردن مردم، غلام صدیق خان چرخي وزیر امور خارجه و شیر احمدخان رئیس شورای دولت را به سمت مشرقی فرستاد تا با شورشیان مذاکره کنند و شورش را فرونشاند، اما چون فرستادگان دولت رقیبان سیاسی همدیگر شمرده میشدند، هریک به نحوی شورشیان را به دوام شورش تشویق کرده ناکام به کابل برگشتند و شرایط شورشیان را به دولت گزارش دادند. در این شرط نامه که صبغه سیاسی داشت، افزون بر اینکه لغو اصلاحات را خواسته بودند، علاوه شده بود که شاه باید ملکه ثریا را طلاق بدهد، فامیل طرزی از کشور تبعید شود، تمام سفارتخانه ها به استثنای سفارت انگلیس در کابل بسته شود و طلائی که برای تحصیل بخارج اعزام شده واپس بکشور برگردند و مالیه موقوف گردد. شرایط درخواستی شورشیان به وضوح نشان میداد که در عقب این شورش دستار قوی استعمار در تیبانی با عناصر ارتجاعی داخلی دخیل است، چه شورشیان می خواستند:

- ۱ - محمود طرزی از افغانستان خارج گردد،
- ۲ - شاه ملکه ثریا را طلاق بدهد،
- ۳ - تمام مکاتب دخترانه بسته شود،
- ۴ - دختران افغان از ترکیه خواسته شود،
- ۵ - به استثنای نمایندگی برتانیه، باقی همه نمایندگی های سیاسی خارجی مسدود شوند،
- ۶ - قانون جدید و نظامنامه لغو گردد،
- ۷ - مالیه کم گردد،
- ۸ - قانون پوشیدن البسه اروپائی فسخ گردد،
- ۹ - چادری بشکل سابقه آن اعاده گردد،
- ۱۰ - قانون اسلامی، قانون دولت اعلان شود.
- ۱۱ - به ملاها درچوکات دولت پُست های مناسب داده شود.^۴

چنانکه ملاحظه می شود از جمله تقاضای شورشیان، نخستین تقاضای آنها، خروج محمود طرزی با خانواده اش از افغانستان بود. در آن وقت محمود طرزی نه در دولت امانی کار میکرد و نه در صدد توطئه بی بود که دولت را با سقوط مواجه کند، اما مشاور نزدیک و مجرب مشروطه خواهان شمرده میشد. پس برای آنکه مشروطه خواهان از وجود یک چنین مشاور آگاه و وطن دو ستی محروم گردند، خروج او از کشور آبانش شرط گذاشته شده بود. [آیا متن این شرطنامه بقلم لارنس تحریر نشده بود؟] همه میدانستند که طرح این مانیفست خارج از توان و قلم محمد علم است، درحالی که او ادعا میکرد این اعلامیه را خودش تحریر کرده است. البته شاه حاضر نبود که به مخالفین تسلیم شود، زیرا هنوز مرد برجسته بی مانند ملای چکنهور بشرط الغای قوانین در باره تحصیل زنان و عفو اعتشاشیون از طرف شاه، مردم مومند را از شرکت در شورش منع کرده بود. شاه هنوز تلاش میکرد که در مبارزه با شورشیان توسط کسب این فتوی که داعیه زمامدار عادلانه بوده و اعتشاشیون مرتد هستند، برنده شود.

« بنام خداوند مهربان و بخشاینده ! »

تعدادی از شینواری های نازیان بر علیه شاه غازی و اولی الامان، حکمروای ما بغاوت نموده اند. آنها به کشتار مردم و چپاول دارانی مسلمانان پرداخته و صلح و صفا را در بخشی از قلمرو اسلامی افغانی برهم زده اند. ما «علماء» بر اساس این آیه قرآنی که «اطاعت کنید از خدا و پیغمبر و اطاعت کنید از اولی الامر که از میان شماست

^۳ - غبار، ج ۱، ص ۸۱۸، ادمک متذکر میشود که محمد علم رهبر شورش شینوار رتبه جنرال ملکی داشت و شخص دوم محمدافضل خان قوماندان قوای جلال آباد در ۱۹۲۶ بود. (روابط خارجی افغانستان، ص ۲۰۰)

^۴ - اسلام و سیاست در افغانستان، ص ۱۵۳، آتش در افغانستان، ص ۸۱ - ۸۳

«فتوی می دهیم. و همچنان بر وفق این حدیث پیغمبر که گفته است: «کسی که بمن اطاعت می کند بخداوند اطاعت می کند و کسیکه بمن بی اطاعتی میکند، بخدا اطاعت نمیکند. کسی که به امیر خود اطاعت میکند، بمن اطاعت میکند و کسی که به امیر خود اطاعت نمیکند، بمن اطاعت نمی کند. هر آئینه امام و امیر پناه گاهیت است که از آنها بخاطر مصنوعیت در جنگ استفاده می شود. اگر امیر از ترس خدا و حفظ عدالت فرمان میدهد، یقیناً او اجر خواهد دید. هرگاه او مخالف آن فرمان بدهد، بار آن بر شانه های خودش خواهد بود.» ما فتوا میدهیم که این شیواریه‌های شریر گنهکاران و عصیان‌گرانند. بناءً وجیبه همه مسلمانان است که زیر نظر حکومت برای سرکوبان نا آرامی ها و تنبیه عصیانگران سهم بگیرند تا صلح کامل دوباره اعاده گردد.»^۵

بعد از ناکام ماندن سردار شیر احمدخان و غلام صدیق وزیر خارجه در خاموش ساختن شورش شینوار در ۱۹۲۸، دولت به تعداد ۹۰۰۰ نفر عسکر را از مرکز به سرکردگی محمود خان یاور بدانسو فرستاد، مگر محمود خان یاور نیز در دام نیروهای شورشی افتاد و کاری از پیش برده نتوانست. دولت علی احمد خان راکه در حکومت ننگرهار در هنگام شورش منگل سوابقی داشت و با روحیات مردم شینوار و خوگیتانی و مهمند و غلجایی و غیره بخوبی آشنا بود، در رأس قوای دیگری مامور فروکش نمودن شورش نمود و به جلال آباد فرستاد که دیر شده بود.

با مصروف شدن بخش عظیم اردو در شورش قبایل مشرقی (ننگرهار) و با حمله بچه سقاو دولت امانی با سقوط مواجه شد و شاه که از بی کفایتی ارکان حرب (وزارت دفاع و وزارت داخله) بستوه آمده بود، در هفتم جنوری ۱۹۲۹ حضرت شور بازار محمد صادق مجددی را بخاطر آرام ساختن تبلیغات مذهبی و تامین ارتباط با ملاحمدالله تگابی که از آمدن بکابل اباء ورزیده بود و از بچه سقاو حمایت میکرد، از زندان آزاد ساخت و در هشتم جنوری بسیاری از رفورم های پیشنهادی خود را با صدور فرمانی فسخ کرد، اما سودمند واقع نشد.

فضل غنی مجددی می نویسد که: شاه امان الله از «اجتماعات علمای اسلامی و زعمای قبایل خصوصاً سلیمانخیل و جاجی در دیره اسماعیل خان با حضرت نورالمشایخ اصلاً اطلاع نداشت. پادشاه از حلقه سری و مهم در عقب حبیب الله بچه سقاو، مانند صاحب زاده عبدالغفور جان و صاحب زاده عبدالله جان که هر دو از خانواده مجددی و بعداً ارکان عالی دولت را در حکومت حبیب الله ساختند، بی اطلاع بود.»^۶

در تاریخ ۱۴ جنوری شاه امان الله با عده نی از ارکان دولت کابل را بقصد قندهار ترک و مقام پادشاهی را به برادر خود سردار عنایت الله واگذاشت (۴ جنوری ۱۹۲۹) که این آخری فقط برای سه روز پادشاه بود. و در تاریخ ۱۸ بچه سقاو بر سریر سلطنت کابل تکیه زد.

آخرین زورآزمایی شاه امان الله با حضرت شور بازار:

غبار حوادث آخرین زورآزمایی غازی امان الله را با پیروان حضرت نورالمشایخ مجددی در غزنی بشیوه دقیقی بازتاب داده که بیش از سایر روایتها دلچسپ است، آنرا باهم میخوانیم و دیگر مدارک را نیز از نظر دور نمی داریم: غبار مینویسد که «نورالمشایخ از راه دره بولان وارد ولایت پکتیکا شد و به «شرن -کتواز» اقامت گزید. چندین هزار نفر سلیمانخیل ها از ورود نورالمشایخ درکتواز استقبال نمودند. نورالمشایخ که میدانست امان الله خان هنوز در قندهار و در صدد حمله به کابل است، نمی خواست که بچه سقاو از پا درافتد. از دیگر طرف سلیمان خیلها که در حدود هفت هزار نفر در دور نورالمشایخ بودند و مصارف قرارگاه او را در یک شبانه روز پاتزده گاو و سی گوسفند می پرداختند، همه طرفدار حکومت بچه سقاو و مخالف شاه امان الله و در صدد تهیه تجهیزات درغزنی بودند.»^۷

فضل غنی مجددی می گوید که: «حضرت صاحب ۱۵ هزار از جوانان قبایل را منظم ساخت و یک دسته از آنان را بمقابله با امان الله خان فرستاد.»^۸

در باره سوقیات امان الله خان غبار مینویسد: «... شاه با چهارده هزار عسکر منظم و غیر منظم در ۶ حمل ۱۳۰۹ (۲۶ مارچ ۱۹۲۹) از قندهار با استقامت کابل مارش نمود. قوماندان و پیشدار اوقای عبدالاحدخان وردکی

^۵ - اعظم سیستانی، علامه محمود طرزی، شاه امان الله، و روحانیت متنفذ، چاپ، ۲۰۰۴، ص ۵۷

^۶ - فضل غنی مجددی، ص ۲۶۷

^۷ - غبار، ج ۱، ص ۸۳۲

^۸ - فضل غنی مجددی، همان اثر، ص ۲۹۰

(ماهیار) وزیر داخله و از مشاورین او احمد علیخان رئیس بلدیة و رئیس تنظیمیه کاپیسا و پروان (کسی که دهاره بچه سقاو را برضد شاه امان الله با اسلحه دولت مجهز ساخت) بود. قوای شاه در بیست روز بغزنه رسید و با مدافعه دوهزار عسکر بچه سقاو درحصار غزنی مقابل گردید. و اما در طی این سفر فعالیت و پروپاگندهای مخالفین داخلی و خارجی هیچ توقف نداشت. در ۱۳ حمل یک افسر نظامی مقیم کلات عسکر را به قیام دعوت نمود، اما گرفتار و اعدام گردید. در همین وقت یک نفرملای نو وارد از هند بدست افتاد و به جرم جاسوسی خارجی اعدام شد. در ۱۴ حمل یک نفر جاسوس دیگر خارجی دستگیر و به جرم خود معترف و بلا وقفه اعدام گردید. در ۱۷ حمل خبر رسید که یک تولی عسکر سقوی تسلیم شده و متعاقباً یک دسته عسکر داوطلب هزاره بکمک شاه رسید. متعاقباً یک دسته عسکر سقوی بدست عساکرشاه اسیر گردید و به حکم شاه افراد آن را و افسران اعدام شدند. در ۲۳ حمل صدای شکایت افسران و سرکردگان معیت شاه از محمدیعقوب خان وزیردربار و امثال او منحیت مانع بین شاه و مردم بلند شد، اما شاه اهمیتی نداد. در ۲۴ حمل سه هزارنفر هزاره با مردم «قره باغ» به استقبال شاه شتافتند و معنویات اردو بلند شد. در همین روز پیشدار شاه وارد غزنی شده جنگ را شروع نمود. در ۲۶ حمل خود شاه با قشون منظم وارد غزنی گردید. در همین روز دوطیاره سقوی از کابل رسید ولی در عوض اردوی شاه بمب های خود را دور تر افکند و بالای اردو رسم سلام ادا کرد و برگشت.

در ۲۸ حمل یک نفر ملا به نام عرض مطلب در موضوع «درانی و غلجانی» به خیمه شاه شتافت و با تیرچه ای که داشت قصد حمله به شاه نمود اما دستگیر و تفتیش شد، از پوش کتابی که داشت یک تصدیقنامه انگلیسی بدست افتاد و خودش با همان تیرچه که در دست داشت اعدام گردید. در ۲۹ حمل سردار محمد امین خان و خواجه هدایت الله خان (رئیس و معاون تنظیمیه هزاره جات) با دو هزار نفر مرد مسلح هزاره به اردوی شاه پیوست. اما محمدیعقوب خان وزیر دربار طوری وانمود که رهبران هزاره نتوانستند مستقیماً شاه را ملاقات نمایند در حالی که آنها بسیار آرزو مند عرض ارادت بودند. از افسران تحصیل کرده در معیت شاه دونفر (غلام سرورخان و عبدالاحد خان) به شاه پیشنهاد کردند که غزنی را در محاصره گذاشته سر راست به کابل حمله کند زیرا مردم وردک و میدان و هزاره همه در معیت شاه به کابل می ریزند و بچه سقاو محکوم به شکست قطعی میگردد، اما مشاورین مغرض و ملکی شاه^۹ که باطناً طالب انقراض دولت شاه بودند، نگذاشتند و شاه را درجنگ غزنی معطل نگهداشتند.^{۱۰}

فضل غنی مجددی میگوید: «در محاربه غزنی عبدالعزیز خان وزیرحربیه با عبدالاحدخان مخالفت شدید داشت، عبدالعزیز خان عبدالاحدخان را متهم میساخت که با حبیب الله در اتصال است و وی از حزب محمودلیخان می باشد. امان الله خان را اختلاف بین عبدالعزیز خان و عبدالاحدخان در شک انداخت و اسباب فرارش را آماده ساخت. تعدادی از اعضای حزب محمودلی خان در قیادت علیای عسکری امان الله خان موجود بودند و تحرکات قوای امان الله خان را برای محمد ولیخان بکابل گزارش میدادند و محمد ولیخان را متهم میسازند که تمام احوالات را به حبیب الله میرساند.»^{۱۱}

نویسنده کتاب «آتش در افغانستان» میگوید: امان الله خان به وفاداری عبدالاحد خان سوء ظن پیدا کرد، زیرا افراد حسن جان (پسرکاکای شاه) را پور دادند که عبدالاحد خان در نظر دارد که وی را در غزنی به دام اندازد، پلانی را که حسن جان توضیح نمود مشابه پیشگونی همفری سفیر برتانیه بود که گفته بود: غلزانها امان الله خان را در تله می اندازند (عبدالاحدخان به قوم غلزی منسوب بود).^{۱۲}

غبار در ادامه گزارش قبلی مینویسد: «حمله قشون شاه از سه جهت به شهر غزنی شروع گردید. عساکر سقوی تا دیوار های شهر فرار نمودند و یک قله مرتفع حاکم بر شهر غزنی از طرف قشون شاه اشغال گردید. چون نزدیک بود شاه غزنی را تسخیر نماید، لهذا تخریبات مخفی شدت یافت و در همان شب یک عده عسکر از مواضع حاکمه و مفتوحه بدون جنگ عقب نشستند و دشمن دلیرتر گردید. در اول ثور شدت باران مانع جنگ موثر شد و در ۲ ثور یک هزار مرد مسلح هزاره به مدد شاه رسید. در ۳ ثور شاه را بواسطه تشکیل مجلس نظامی و طرح پلان

^۹ - این مشاورین ملکی: محمدیعقوب وزیردربار و حسن جان پسر عموی شاه بودند. سیستانی

^{۱۰} - غبار، ج ۱، ص ۸۳۳

^{۱۱} - فضل غنی، ص ۲۹۰

^{۱۲} - آتش در افغانستان، ص ۱۷۶ - ۱۷۷

جدید مشغول نگهداشتند. در ۴ ثور هزاره ها به حمله پرداخته و نقاط مهمه را از دشمن گرفتند. در همین وقت بود که پنج هزار نفر مرد مسلح سلیمان خیل که از قبل برای چنین روزی آماده ساخته شده بودند (برهبری نورالمشایخ) بکمک سقوی ها رسیده و در یک حمله شدید قوه شاه را درهم شکستند و در پنجم ثور یک قلعه حاکمه بدست قوای مخالف افتاد. در طی همین جنگ بود که سید اشرف خان قندهاری از مبارزین دلیر سپاه شاه کشته شد. در ۶ ثور حمله مخالفین بشدت آغاز گردید و از بلندی ها بر سر اردوی شاه ریختن گرفتند. گرچه سپاه قندهار مقاومت مینمود، ولی شبانگاه در اثر تبلیغ شدید و وسیع در داخل اردو، قسمتی از عساکر شاه مواضع خود را ترک گفته و به استقامت هرات حرکت کردند. در ساعت ۹ شب ۶ ثور امر ناگهانی شاه، اردو را به مراجعت جانب قندهار به حرکت انداخت. دیگر شاه اراده خود را تابع نقشه های مخالفین درباری خود قرار داده بود.^{۱۳}

نتیجه:

چنانکه گفته آمدیم، ضدیت خاندان روحانی پرنفوذ حضرات شوربازارکابل با ریفورم های دولت امانی در اتفاق با قبایل پشتون (که مریدان سنتی حضرات بودند) و کمک انگلیسها، در سقوط دولت امانی نقش عمده و اساسی داشت و همین اتفاق نامیمون در وجود شورشها و اغتشاشات قبایل در سمت مشرقی و جنوبی کشور، گلیم دولت امانی را جمع کرد. و ثابت ساخت که خانواده مجددی در افغانستان یک قدرت شاه ساز است و کسی را که این خانواده بخواهد میتواند بر سریر قدرت افغانستان قرار بدهد و یا از قدرت بزیر بکشد. چنانکه بچه سقاو را بجای شاه امان الله قرار دادند و چندی بعد دوباره او را هم خلع کردند و مهر کفر بر پشت او زدند.^{۱۴}

این نکته را نیز باید در نظر داشته باشیم که کمر رژیم امانی را ابتدا قبایل پشتون (چه درخواست در ۱۹۲۴ و چه در ننگرهار در ۱۹۲۸ - ۱۹۲۹) شکستاد. برنامه سقوط دولت، چنان دقیق طراحی شده بود که اول باید شورش در ولایت مشرقی براه بیفتد، بعد کابل از نیروهای دفاعی و امنیتی کاملاً خالی گردد و سپس حبیب الله با دزدان کوهدامنی خود از شمال پایتخت بر کابل حمله کند و چون نیرویی برای مقابله و دفع حبیب الله در پایتخت باقی نمانده بود، طبعاً کابل بدست حبیب الله می افتاد.

چنین سناریویی ولو از سوی سفارت انگلیس هم نوشته شده می بود، اگر وزراء دفاع و داخله رژیم نمیخواستند که شاه سقوط نماید، میتوانستند مخالفت خود را با خالی کردن پایتخت از نیروهای دفاعی ابراز کنند و جلو سقوط کابل را توسط بچه سقاو بگیرند، مگر مانع اعزام تمام عساکر به سمت ننگرهار نشدند، و این امر نشان میدهد که دست ارکان حرب دولت، در تطبیق طرح دشمن دخیل بوده است. تذکرات فضل غنی مجددی در مورد محمولی خان وزیر حربیه و گزارش حسن جان به شاه در مورد عبدالاحدخان، نشاندنده عدم صداقت ارکان حرب شاه در جنگ با نورالمشایخ در غزنی است. ترک ناگهانی عساکر از سنگرهای خود در نزدیک بالاحصار غزنی، شاه را از پیروزی بردشمن مایوس ساخت و تصمیم به بازگشت گرفت و در ۲۳ می ۱۹۲۹ از راه سپین بولدک کشور را ترک گفت.

بدینسان میدان برای ترکتازی دزدان و اوباشان کلکان خالی گردید و مردم دیدند از غارت و تجاوز و چور و چپاول و زدن و کندن و کشتن و به چنگ آویز کردن و گوش و بینی بریدن و به توپ پراندن و چانماری کردن و وحشت و بربریت که که نمی بایست می دیدند!

پایان ۲۰۱۵ / ۱/۳۱

^{۱۳}- غبار، ج ۱، ص ۸۳۴

^{۱۴}- آتش در افغانستان، ص ۱۸۰